

در باب مطالعه و کتاب در خانواده

شما واقعا چه کسی هستید؟

سارا مؤمنی
دانشجوی دکترای مدیریت رسانه

حتماً برای خودتان پیش آمده یا مشاهده گر این مسأله که می خواهیم بگویم، در دیگران بوده‌اید؛ اینکه کسی در ۷۲ سالگی ناگهان کنکور بدهد و تحصیلاتش را ادامه دهد یا کسی در ۶۴ سالگی موسیقی یاد بگیرد یا اینکه کسی در ۵۱ سالگی بخواهد گواهینامه راهنمایی و رانندگی بگیرد و در مسابقات ورزشی رانندگی شرکت کند یا اینکه کسی بخواهد در ۴۳ سالگی علم نجوم بیاموزد و غیره. حتی افرادی را به خاطر می‌آورید که مثلاً در دوره کارشناسی، پزشکی، وکالت، فیزیک، معماری و غیره خوانده‌اند، اما ادامه تحصیل خود در دوره کارشناسی ارشد یا دکتری را در رشته‌های نامرتب با دوره کارشناسی مانند ارتباطات، سینما، رسانه، تصویرگری و نقاشی و غیره گذرانده‌اند یا اصلاً ادامه تحصیل نداده و مثلاً یک کافه زده‌اند یا گل‌فروشی یا کتابفروشی.

مواجهه دیگران با ما در این موقعیت و مواجهه خود ما با دیگران در همین موقعیت همیشه در لحظه اول تعجب برانگیز است که چرا، چطور و از کجا تغییر شروع شد و چرا اصلاً زودتر این اتفاق نیفتاد. می‌خواهیم درباره این حرف‌ها بنویسیم که اگر چه هیچ وقت برای گرفتن ماهی از آب دیر نیست، اما برای اینکه حسرت عمر گذشته و تصور اینکه اگر زودتر شروع می‌کردیم، ممکن بود چقدر نسخه بهتری از خود الان مان باشیم، به این نیاز داریم که کودکی و نوجوانی مان متعلق به خودمان باشد. چطور؟ همه چیز با یک کتاب شروع می‌شود.

کتاب، کودک، زندگی

ممکن است در یک مهد مشغول به کار باشید یا در خانه چند فرزند داشته باشید و تجربه مشاهده فرزندان اقوامتان را هم داشته باشید که چطور هر کدام شان به یک چیز خاص علاقه دارند. چطور بعضی هایشان جذب گل و گیاه می‌شوند و حتی در نقاشی کشیدن اولویتشان با گل و درخت است و در کتاب‌ها جذب رنگ‌ها و شکل‌های مختلف گل‌ها و درختان می‌شوند و چطور بعضی دیگر محو صدا در موسیقی می‌شوند و هر جا موسیقی نواخته شود، آرام می‌گیرند و گویی کنجکاو و ضربه‌ناک موسیقی را کشف کنند. یا اصلاً با ماشین‌ها بازی می‌کنند و از پدر و مادر تقاضای کنند برای آنها ماشین و روبات‌هایی بگیرند که قابل جدا شدن و دوباره متصل شدن باشد و بسیاری از نمونه‌های دیگر. این برای زمان کودکی است که تقریباً اغلب مادر میان انواع پدیده‌ها و موضوع‌ها را بودیم و هر کدام به سمت چیزی جذب می‌شدیم که کنجکاو بودیم بیشتر از بقیه آنها را کشف کنیم. همین‌جا زمان خوبی بود و زمان خوبی است که برای کودک دقیقاً آنچه را که می‌خواهد، بیشتر فراهم کنیم و او را به سمتی ببریم که یا از کشف آن موضوع مورد علاقه سیر و اشباع شود یا اینکه عطشش بیشتر شود. بهترین چیزی که این امکان را فراهم می‌کند، کتاب است. فارغ از ماهیت وجودی کتاب که انسان‌ساز است، قرار دادن کودکان در معرض متون چاپی و کتاب‌هایی که به موضوع آن علاقه دارند، به آنها کمک می‌کند که بنیان انتخابی خود برای علاقه اصلی شان در حوزه علم، شغل و اصلاً شخصیت شان را خودشان آزادانه ایجاد و خلق کنند.

کتاب، نوجوان، آینده‌سازی

بزرگ‌تر که شدیم و زمان انتخاب رشته شد، اغلب کتاب‌ها و عروسک‌ها و وسایل بازی کنار رفت و جای همه آنها را فقط یک گروه کتاب مشخص گرفت. اینجا چالش‌های ما با علایق ذهنی مان و آنچه که به نظر می‌رسید در واقعیت بهتر است، شروع شد. اینجا همان جایی است که می‌بینیم یک خانواده نسل اندر نسل فرش فروشنده، یک خانواده نسل اندر نسل کفاشند، یک خانواده نسل اندر نسل دکترند و طوری این‌گزاره تقدس دارد و باید در تمام نسل‌ها و افراد ادامه داشته باشد که کسی نمی‌تواند خلاف آن، مسیر دیگری برای زندگی اش انتخاب کند.

مثلاً پیدا شدن کتاب‌هایی درباره رسانه و نقاشی در کتابخانه نوجوانی که پدر و مادرش دکترند، گاهی چالش‌هایی ایجاد کرده که نوجوان فقط برای رهایی از آن چالش، با وجود میل باطنی اش کتاب‌ها را حذف کرده و پای درسی نشسته که علاقه‌ای به آن ندارد، هر چند با فشار و اجبار والدین

به ظاهر در آن موفق شده و مثلاً رشته پزشکی قبول شده و در نهایت پزشک می‌شود. گاهی این انتخاب به میراث خانوادگی برمی‌گردد. مسأله دیگری مثل درآمد و پول، تجربه منفی یا مثبت والدین از علایق شان، نگاه جنسیتی و شرایط جامعه باعث می‌شود یک باور و نگرش درباره یک محور علمی و شغلی بر همه چیز غالب شود. کودک یا نوجوانی را تصور کنید که مثلاً از کودکی منع شده از خواندن درباره ستاره‌ها و قرار است دکتر شود! دکتری را می‌بینیم که بی‌حوصله و بی‌علاقه وارد مطبش می‌شود، دیر می‌رسد، دل‌سرد است و ممکن است در تشخیص پزشکی نیز بیشتر دچار اشتباه شود. وارد ذهنش که می‌شویم، آسمان شب و کویری را می‌بینیم که دوستانش دور آن جمع شده و در کار نجومند. می‌بینیم که همین منع کردن معمولی که هر والدی فکر می‌کند حق طبیعی اوست که فرزندش را اصطلاحاً هدایت کند، چه تبعات فردی و جمعی مختلفی روی خود فرد و افرادی دارد که با او در ارتباط هستند. این اتفاق هر علتی که داشته باشد از منع کتاب‌ها شروع شده؛ در واقع بستن راه چشمه شکوفاکنده و سیراب‌کننده‌ای که در کنار انسان‌سازی، آینده می‌سازد.

کتاب، جوان، آینده‌پروری

ما با آن کودکی و نوجوانی‌ای که گذرانیم، حالا جوان شده‌ایم. دکتر و بازاری و رسانه‌ای و مهندس و معمار شده‌ایم که پول و موقعیت و شغل و علم داریم، اما دل سردیم. در حالی که می‌شد همه اینها را هم داشته باشیم، اما دل سرد نباشیم. نه اینکه بخواهیم حرف‌های اغراق آمیز امیدبخش بزنیم. اما حالا که ما همان کودک و نوجوانیم، چه اشکالی دارد که سیر مطالعه‌مان را تغییر دهیم و به علاقه اصلی خودمان برگردیم و پا به آن مسیر بگذاریم؟ برای رضای خدا هم که شده، مطب را تعطیل کنیم و به جمع دوستان مان در کویر بپیوندیم و با تصمیم و انتخابی بهتر به زندگی روزمره برگردیم و برای ادامه راه تصمیم بگیریم. آدم‌هایی که در شبکه ما هستند، از ما تغذیه می‌کنند؛ اگر خبرنگار باشیم از عینیت و توجه و سرعت و دقت ما در خبرها، اگر دکتر باشیم از تشخیص درست و نظم ما، اگر معمار باشیم از طراحی دقیق و درست خانه‌ها بدون اشکال، اگر وکیل باشیم، از حق طلبی



اینکه کسی در ۷۲ سالگی ناگهان کنکور بدهد و تحصیلاتش را ادامه دهد یا کسی در ۶۴ سالگی موسیقی یاد بگیرد یا اینکه کسی در ۵۱ سالگی بخواهد گواهینامه رانندگی بگیرد و در مسابقات ورزشی رانندگی شرکت کند یا اینکه کسی بخواهد در ۴۳ سالگی علم نجوم بیاموزد، چه حسی در شما ایجاد می‌کند؟

